بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

رقعات عالمگیری

در مطبع نامی منشی نولکشور مطبوع طبع عالمیان جهانگیر گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد ستایش شاهی پادشاهی که سلطنتش مصئون از زوال و انتقال ست و پس از ادای ستایش جهان
حلقه بگوشش زینت گوش سر سلاطین عالمگیر اورنگ زیب بهادر همایون فال برای ...
سخن رس و سخنوران صحیح نفس پوشیده نماند که درین نسخه موسوم برقعات عالمگیری
بکلمات طیبات که مؤلف از رقایم گرامی پادشاه دادگستر عدل پرور ابوالمظفر محی الدین محمد
زیب بهادر پادشاه هندوستان انار الله برهانه تعیین نور خلافت و فرزند سعادتمند
از پادشاهزاده کلان سلطان محمد معظم المخاطب بشاه عالم بهادر ست و بعضی بسلطان محمد اعظم
پادشاهزاده دیگر نیز بفرزند سعادت توام ملقب شده و فرزند عالیجاه خاصة الالقاب سلطان محمد
بهادر ست و برادر مهربان عبارت است از دارا شکوه برادر کلان آنحضرت و فرزند زاده عزیز و فرزند
زاده است از محمد معز الدین بهادر پسر کلان شاه عالم بهادر و محمد بیدار بخت بهادر پسر
محمد اعظم شاه بهادر و فرزند زاده عظیم القدر مراد از محمد عظیم الدین بهادر پسر دوم شاه عالم بهادر و
مدار المهام آن فدوی اشاره است از اسد خان که بعد فوت شایسته خان بخطاب امیر الامرا

ابتلای آن فرزند خبر خانهٔ خود ندارند خبر دیگر از کجا یابند هر حال بقصر عهد عمرت دراز باد که اینهمه

بست و بپاس خاطر آن فرزند بطور دیگر رعایت کرده خواهد شد رقعه ۴ همین پور خلافت اجرص

که آن فرزند نگاهداشتِ سپاه نمی‌نمایند و نوکران پیش موجب نگاه نمیدارند ظاهرا قصد قید بار رفاقت

خدا توفیق رفیق سازد اما استدعای آمدن دار السلطنت لاهور که مینویسند موجب آن معلوم

پانصدی از منصب با صدر خان کم کردیم و آن هندوی مشیر را از نوکری برطرف ع از است

رقعه ۵ همین پور خلافت باوجود سلامت نفس فتح الله خان را چرا ناخوش کرده‌اند در ایام پادشاهزا

باما هم چه سلوک میکردیم که همه راضی بودند و در حضور بغیبت هیچ شدلی تعریف و توصیف ما میکردند بل با وجود

اقتدار پدر نامهربان بعضی با ترک رفاقت او کرده ملازمت ما اختیار کردند و جمعیکه باشاره پدر

حرکات ناملایم کرده حرفهای بی ادبانه بر زبان آوردند بتازیانه اغماض و تحمل متنبه شده از سر انصاف

اقرار بصاحب حوصلگی ما کردند تا نقش سرداری و بهادری ما بر لوح خاطر اشرف اقدس اعلی حضرت

گشت و کارهای بسته بر روی ما باز و این همه نصیب صورت گرفت شما مثل فتح الله خانی را رنجیده

کرده‌اید هیچ سپاهی جگر دار بهر کاره را که بکار عمده شاهی آید شکسته دل نمودید فرد گر صد هزار لعل و گهر

چه سود دل را شکسته‌اند که گوهر شکسته مصفی ماضی اگر حالا هم دلجوئی کنید بهتر و برای اصلاح کار

ست بیت نصیحتی گفت بشنو بهانه مگیر که هر چه ناصح مشفق بگویدت بپذیر بیشتر رضا و السلام

علی من اتبع الهدی رقعه ۶ فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم از نوشته

معلوم شد که چهرهٔ عنصرانی به سبب حبابهٔ سلطانی در دیوان می‌نشینند سن شریف چهل و شش تا دم با

ریش فش رقعه ۷ همین پور خلافت منشغان از حضور رخصت یافت تا جلد رسیده آنچه بزبان او حوال

ابلاغ نماید از خود خبر هم نیست که هستیم کجا هستیم و بر سر این عاصی معاصی چه خواهد گذشت حالا از همه

همه را بخدای سپارم فرزندان نامدار کامگار را باید که تنخواه نکنند و محو گشت و خون خلق

وضو کرده با وجود وظائف می پرداختند پیش از صبح صادق بعد بانگ صلوة با جماعت فریضهٔ نماز
صبح ادا کرده بجهروکهٔ درشن تشریف می آوردند و شیفتگان سعادت دیدار فیض آثار نواخته بعد برآمدن
چهار گهڑی روز در دیوان عام سفیر میشدند در آن مجلس جمیع منصبداران جز و کل بار مجرا یافته دیوان اعلی
و میر بخشی بتجویز اهل خدمات و حقائق حسن ترددات جانفشانی ناظمان و فوجداران و امینان
و کروریان صوبجات بعرض رسانیده و امن امید هر کدام بانجاح مرام پر ساخته دلگرمی دیگران مینمودند
و بعد ملاحظهٔ معتاد اسپان و فیلان خاصه یکپاس و دو گهڑی روز برآمده از دیوان عام بدیوان خاص
رونق می بخشیدند در آن مقام بخشیان عظام احوال نوسرفرازان منصب معروض نموده حکم عرض مکرر
و نظر ثانی حاصل میکردند و انتخاب وقائع و سوانح هر صوبه بعرض کرده فراخور هر مقدمه صدور احکام و
فرامین را حکم ناطق میگرفتند تا قریب دو پهر این معاملات در پیش میبود و من بعد رغبت طعام خاصه که
تاکیدا از وجه حلال مرتب می شد متوجه شده برای تقویت تن و قوت عبادت و دادگستری بقدر سد رمق
نوشجان فرموده و خبر اکل و شرب وظیفه خواران و راتبه داران که اکثری از ان علما و فضلا و طلبه علم و
مساکین و غربا و یتیمان و بیکسان و بیماران بودند و بسیاری را از آنها در نظر کیمیا اثر روشناس میداشتند
استفسار نموده در خوابگاه خاص تشریف برده ساعتی با دل بیدار قیلوله کرده بعد انقضای دو پاس و چهار گهڑی
روز از خوابگاه برآمده وضو کرده در نماز خانه بتلاوت قرآن مجید مشغول میشدند پس از ادای نماز ظهر اوراد مرتب
تسبیح در دست در اسد برج آمده می نشستند دیوان اعلی را انجا حاضر شده بعرض معروض مطالب مالی و ملکی
پرداخته آنچه کاغذ بامضای خط انور میرسانیده چهار گهڑی زمانه باز دیوان عام سفیر میشدند درین وقت بخشی بیوتات
نوسرفرازان منصب و طلبداران جاگیر را بنظر انور میگذرانیدند آنحضرت بغور تمام تفتیش احوال حسب و نسب و جوهر
ذاتی و کاردانی هر کدام فرموده برای تشخیص منصب و تنخواه جاگیر حکم سفیر مینمودند و بعد شام از دیوان عام
برخاسته نماز مغرب خوانده در خلوتکدهٔ خاص تشریف می بردند و انجا محمود خان شیرین زبان قصه خوانان فصیح بیان

اگرچه ضابطه نیست که کم‌تر از شش‌هزاری مرحمت شود لیکن چون در کار دست بستن از دست و آینده پاس
خاطر آن فرزند علاوه آن است از دیم از سیمان بایی مراتب بالا که از انجا آورده یکی بگیرد و تشکر این موهبت عظمی که فائق
مرتبه اوست بجا آرد رقعه ۱۷ فرزند عالیجاه میرخان متصدی محالات حصه سپاه آن فرزند پرگنه سکرا را واگذاشت
نموده و عوض آن محال دیگر میخواهد در حضور قلت تنخواه و کثرت طلبداران است ازینجا گوشت و استخوان آنچه بود برابر
قسمت یافته عوض یافتن ممکن نیست بنویسید که توفیر محال دیگر برآورده از همانجا بدهد رقعه ۱۸ فرزند سعادت
توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم از وقائع صوبه مالوه بعرض رسید که بهار سنگه گور باطن که از کمال نخوت
و پندار مایه شور و فساد شده و بصدد هنگامه آرائی بود از دست تلوک چند پیشدست دیوان آن فرزند بجهنم
اقبال پیوند کشته شد و بجهنم واصل گشت الحمد لله علی کل حال بیت آنچه از قربان حسانت شد هم باز آنچه احسانت
قربانت شود هم فی الحقیقه ظهور این مرتبه نتیجه فیض تربیت آن فرزند است که نوکر از اول داده سرگرم کارهای عمده
بادشاهی میکنید باین تقریب که تهنیت خالی جز زبانی نباید بالای وارید قیمتی پنجاه هزار روپیه برای آن فرزند مرحمت
فرموده‌ایم چون این هندو همان مثل است ورده که گویا تفنگ مردانه بازی رانده و در منصب پانصدی ذات
دوصد سوار و خطاب رای و خلعت و شمشیر و اسپ سربلندی بخشیده‌ایم آن فرزند هم سر رشته عار در خور که موجب امتیاز او در
اقران و امثال تواند بود بالفعل مع نشان تحسین و آفرین باستقلال نیابت صوبه بفرستند تا نوکران دیگر را هوس حسن
خدمت و امید نتیجه افزاید رقعه ۱۹ فرزند عالیجاه سلمه الله فوجداری سرکار پتن از فتح جنگ خان بالی تغیر کردن و
برادر او را بوخته دیوانخانه خود دادن شیشه درست را بدست خود شکستن است قوم بالی در صوبه گجرات از زند تنها
موقر و هم در فن سپاهگری می‌ارزند فوجداری آن صوبه بغیر اینها بدیگران دادن در عقل ست سوز جا
که مثل حسن علیخان پسر الهوردی خان و صف شکن خان وغیره چند کس فوجداران آنجا بوده اند تا از عهده
بندوبست آنجا برآمده اند اگر متصدیان آن فرزند بنقشه عمل شجاعت خان مرحوم راه روند خوب است
والا این صوبه گجرات است خواسته اند اگر سر رشته عمل یک دفعه جا بهم خورد تدارک آن بطول خواهد کشید

پیشتر مختار زدیت ما من نگوییم که این مکن آن کن بمصلحت بین کار آسان کن والتحاقیة بالعافیة
رقعه ۲۰ - فرزند عالیجاه باظهار جاسوسان معلوم شد که شاهراه از بهادرپور تا خجسته بنیاد خالی از مخاطره نیست
قطاع الطریقان مال بیوپاریان و مسافران بغارت میبرند و تردد بی جمعیت نتواند آمد و رفت نمود هرگاه
در قرب لشکر ما و شما این حال بوده باشد وای بر حال طرق دور دست معلوم میشود که منهیان اخبار معتبر بآنفرزند
نمیرسانند از انجا که غفلت و بی پروائی خلاف طریق ریاست و جهانبانی ست کاتبان جدید بشهد بدنه تعین
نمایند و عمله و فعله پیشین را بسزا رسانند و فوجی مستعد مقرر سازند که استیصال مفسدان از بیخ و بن کرده
شاهراه از شر جماعت حرامیان پاک سازند ننگ بدعملی تا کی گوارا توان کرد بیت من نگوییم زیان کن
یا بفکر سود باش * ای زفرصت بیخبر در هر چه باشی زود باش * والدعا رقعه ۲۱ - فرزند ارجمند عالیجاه
انبه خوره سفیدی چینی خوش قماش که اکنون با وجود تلاش بهم نمیرسد بطریق پیشکش آورده بودند درین ضمن کرسی
بچکره نیز بنظر گذشت برای آنفرزند بطبع فرستادیم شکر مهر و عطیه بجا آرند و در ارسال انبه تلافی مافات
کوشند رقعه ۲۲ - فرزند عالیجاه یاد داریم که روزی بخدمت میان عبداللطیف قدس سره الشریف
رفتیم و در اثنای کلام گفتیم که اگر اجازت باشد چند ده از مضافات ظفرگون برای مصارف خانقاه مقرر
کرده شود این مصرعه بر زبان صدق ترجمان آورد بیت شاه ما را ده دهد منت نهد * رازق ما
رزق بی منت دهد * گفتیم همچنین ست اما تقدیم خدمت فقرا و اهل الله برای خیر و برکت دنیوی غایت خود
و حصول دعای مزید نعمت و دولت است تعدید بر ایشان منت گفتند اگر فی الحقیقت از تصمیم اراده بایمن نیت خیر است
نصف غلات از حصه رعایا بگیرید بلکه مظلومان محنت کش زیاده از این بگذارند و ادرار و وظیفه برای گوشه
نشینان متوکل که زبان سوال بسته در بیابانها و زوایای ویران مسکن دارند مقرر سازند و بداد مظلومان
نوعی رسند که حق کسی تلف نشود و دست اقویا از حال ضعفا کوتاه باشد افزونی دولت و نعمت
مشاهده نمایند بتقریب نالش سکنه چکله کوره این نقل بیاد آمد که بی اختیار بآنفرزند

محظوظ شده بوسه پیشانی خان پیرور دادند و آخر روز سپند بتان محمود می زرد دزی یک رنگی بجانب گور
مرحمت فرمودند خواستیم که تنها متلذذ و شادمانیم بآنفرزند و نبنده هم نوشتیم توفیق عمل همگنان رفیق باد رقعه ۲۷
فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی وسلم ظاهر اپیسر ناظر دیوانخانه آنفرزند عالیجاه در نقار خانه
قمار میبازد حیف صد حیف باوصف عجوی جهانبانی اینهمه غفلات ونسیانی سرکار ها را چه شد که خبر نمیرسانند
یا رفروشی خواهد بود کاتبان جدید مقرر سازند و تهدید کنند رقعه ۲۸ - فرزند عالیجاه ظاهرا ایشان
یکماه طرف دریای نل در صید کلنگ بسر برند اگرچه شکار شغلی ست که هم تماشا و هم لذت غذا میدهد
فاما در صورت فراغ از سر انجام امور متعلقه که بمنزله فرائض نعمان گفت نعو خوش آیند هست خصوصاً ادای
حقوق ریاست که شرعا و عرفا واجب آمده و خبر باز پرس آن از احادیث معتبره و تواریخ مشتهره و غیره کتب سیر
یافته میشود در جمیع کارها مقدم باید دانست شمار از تمشیت امور یک صوبه اگر اطمینانی حاصل شده باشد تنظیم
و تنسیق معاملات متعلقه خان جهان و عاقل خان و شجاعت خان و محمد بیگ چرا نمی پردازند شمار از ذوق صید افگنی
و مارا شوق قلاع شکنی و خرس بچگان گرفتنی مهمات معاش کجا و معاد کو بیت هر یکی ناصح برای
دیگران ناصح خود یافتم کم در جهان عمر ببطالت میگذرد و کاری از دست نمی آید فردا اندر احوال بیدوا
ع کیمیا بخشای بر حال ما رقعه ۲۹ فرزند عالیجاه اگرچه آنفرزند جان مشتاق پدر نیستید اما پدر
بر مشتاق پسر خویش است ع بیا و از دل ما کوه های غم بردار رقعه ۳۰ فرزند عالیجاه محمد انور سعود اگر به صید
بنا در اصلا مناسبت ندارد و آنمعنی چنان می نماید که دزد را پاسبان کردن با کمال فهم و ذکا و طبع رسا چنین
تجویز آینده بعمل نباید رقعه ۳۱ فرزند عالیجاه قصبه دو حدا از مضافات صوبه گجرات مولد این عاصی
پر معاصی ست رعایت سکنه آنجا واجب دانند و پیر تختی را که از مدت فوجدار آنجاست مستمال و
بحال دارند و حرف مریضان غرض که فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا در شان
آنهاست در حق او نشنوند فرد عنایت بضعیفان گوشه چشمی گر دارد ببهر کوچک خود لطف دیگر

اینجا بجز افغانان سپاهی منش قطب ارینجان بوده اند اگر شما سید کمال و سید مراد را که در آنصوبه فی الجمله
موقر و معتبر اند تعیین میکردید مضائقه نبود بهر تقدیر فوجداری سرکار مذکور مع محالات معموله آن بجاگیر
ایشان مرحمت شد و از نوکران فدویت نشان خود هر کرا لایق دانند بگمارند امان الله بیگ بهادر بیگ
شروانی اگر دوری از آن نور الابصار اختیار کنند ظاهرا متحمل این کار توانند شد و بامانت داری
واقف حالی جز و اعظم نظم معاملات ملکی و مالیست ضایع کاران مطلب جو بود و خوش کرداران
راست گو مفقود حضرت عرش آشیانی که نوکران خوب داشتند از همین جهت فتوحات متواتره و مهمات
هنگا شده میسر بود اما در عصر اعلی حضرت بندهای نامدار جان سپار و عاملان آبادان کار و وقت دانان
هوشیار بسیار پیش می آمدند و با این همه بذات قدسی صفات در رتق و فتق معاملات تعلق خاطر و
توجه با علی و غایت میفرمودند یاد داریم در هنگامیکه اعلی حضرت مراد بخش را بجهت تسخیر ولایت قدیم
بلخ و بدخشان رخصت فرمودند دیوان فوج مطلوب بود در حالت تجویز بیست کس از اهل کار و بیکار
بنظر رسیدند حالا یک کس برای دیوانی بنگاله که شایسته راستی و کاردانی آراسته باشد میخواهیم و یافته
نمیشود و آنا فانا آدم کار آه آه قحط است فرزند عالیجاه ایشان که نیت بخیر دارند با وصف این
از عمل ظلمه و دست درازی فایقه نمودن آن فرقه ضاله چرا غافل میباشند در باره حاجی پور و مین پور و
دیگر تهانجات که هر روز دار و گیر و جور ظلمه میشود و از شیر گنج و قریب لشکر گولیان راه
میزنند و سکنه شهر و مسافران غریب البته میزنند امان الله بیگ داروغه توپخانه و دیوانخانه را فوجدار
نواح کرده اند و تهانجات بنخشان جائز و میر دار خود سپرده مظلومان بحکایت او پیش آن فرزند نمیتوانند
سر برآورد و حیف صد حیف وقت چون سیف میگذرد و طمع ابنای دنیا و خوف ایزد جل
و علا از خاطر می رود فوجداری یکی از گجراتیان مثل صفدر خان ثانی و پسران بهلول
شروانی باید داد که در عمل شجاعت خان نیکنام بوده اند با سکان شهر مناسبت دارند و اشنا

میسگویم که ورزا و آنچه از رعایت و غفلت از احوال عمّال با جود خواهیم شد و واقعه نگار و هرکارهای
معتبر محتشا باز در محال بگذارند و در زمرهٔ اعمال حکام بخوانند و بروقت بتلافی بپردازند هر چه پیش
گمهم روز حشر خواهد شد تمسکات گناهان خلق پاره کنند رقعه ۳۸ فرزند عالیجاه قاضی عبد الله
برحمت حق پیوست ما را و خلق الله را درین خدمت خشنود داشته بود از احوال پسرانش اطلاع
نداریم عبد المجید خان پسر کلان او چندی قاضی رکاب ایشان بود چه بهر فضیلت و بغیر ضی و صلاح
اگر دارد بنویسند امری خطیر تر از قضا نیست که بنده های او جل شانه بقبول و تصدیق قاضی اسیر و قتیل
میشوند از قضاة و شیخ الاسلام در تحقیق و تشخیص صدق و بطلان توفیق حسنات چنانکه باید موفق بود
آدم خوب النادر کالمعدوم رقعه ۳۹ فرزند عالیجاه داروغه عرض مکرر شما را احتیاط شنیده ایم
اینجا سیاوش خان شاه میر با وصف منصب بیش و جاگیر بسیار حال آشفته غرض ست متصدی اینکار را
دیانت شرط اسد الدین پسر دلاور خان که پیش ایشان ست اگر این جوهر ضمیمه شعور داشته باشد
بنویسند که بحضور طلبیده شود و بخدمتی مامور گردد این دل خسته از خود رفته بغرض پیوسته جوابی ننوشت
و آن حکم عنقا دارد از حکیمی پرسیدند که داروی مرض غرض چیست گفت بغیر ضی که جوهریست از
خلقت جبلی و مصقله آب و تاب آن نظر بغیر و توجه بباطن آقا که نوکر بیچ مر محتاج و درمانده نماند و
جوهر شمس در همه حال روشن و مجلی باشد و زنگ احتیاج پردهٔ صفایش نگردد رقعه ۴۰ فرزند عالیجاه اشتقیا
از چار کوندهٔ تا قادر آباد دتواتر راه میزنند و مسافران کمتر راه بسلامت طی میکنند احتمال غالب که
بیخبری نخواهد بود العاقل تکفیه الاشارة شما را خبر دور و نزدیک و میرسد از احوال بد روز جزا
چرا علم ندارید فکر مآل فی الحال باید کرد و نوکر خوب را بنوازش بسیار بخشیدن و بد را کیفر عمل رسانید
هدایت الدنیا مزرعة الآخرة انتظار جواب داریم ظالمی از ظالمی رحق نخود فاتحه خیر خواست جواب یافت
که در باره ستمگاران بیداد و مظلومان حامی عیر اشرار ندارد رقعه ۴۱ فرزند عالیجاه جانا عزیز را چند فقره

میباشد چه باید کرد که از محن و مشاق سفر و نیشاق وقت ضرور تجویز متوقع نمیتوان نمود للیشان
کسی که او میدهای رکاب خود تجویز کرده عرض نمایند فرد با همین مردمان بباید ساخت هر چه توان کرد
مردمان اینند رقعه ۱۵ فرزند عالیجاه واقعه نگار پرگنه بونی بهادر خود میشنوید که پانزده شانزده
هزار روپیه هر سال از اجاره داری می آید امین و فوجدار زیاده از هزار دو هزار داخل جمع نمی نمایند اگر
این اجاره داری نیست رامزنی ست مال عوام محض حرام است اگر از صد پنج و چهل یک بگیرند مضایقه نداشت
چون بر این تقصیر خیانت این ظاهر میشود اول تحقیقات این فرمان بنام ناظم صوبه و دیوان جهادر میشود
بعد اثبات فهمیده خواهد شد آنچه از زراعت پیدا میشود نصف بجاگیردار گوارا است سوای آن مال
خالصه شریفه است در عصر اعلی حضرت شخصی هنگام عبور سواری خاص با بانگ بلند بر خواند که این عصمت
از جانب جمیع حسنات است خدیو عادل وزیر اعظم خضر رس پیران شیخین خلق الله مرفه الحال شکرانه
این عطیات از جناب ایزدی بر ذات اقدس از جمله مفروضات است آنحضرت بعد استماع این حروف در
سواری راندن اندکی مکث نموده بنده های خاص را از دور طلبیده دست بفاتحه برداشتند و او را
بعنایت خلعت نواختند سعدالله خان را آنوقت بسمع والا رسانیدند که مصلح بقدر خواهش هر خواهش
بقدر جوهر پاک هم میرسد رقعه ۱۶ فرزند عالیجاه سعید خان بهادر ظفر جنگ شخصی را از نظر آنحضرت
گذرانید و بحسن توفیق در حق او کلمات خیر ادا کرد سعدالله خان از حق نگذشته گفت خوشا حال
سعید خان که چنین آدم را پیشکش میکند در عرض حق کردارش میسد هر زبان مبارک آنحضرت
رفت که نوکر کنانیدن کار شما و پیش آوردن مردم خوب کار ما و رونق کارهای ماست صاحبان رساله
این منت بر ما گذارند که بهر خویش تحریر فقره ملی آبادان کار و سپاهی قبیله دار را بسیار میخواهیم هر جا
باشند بهم رسانند و از نظر اشرف بگذرانند امیر الوزراء عرض نمود که آدم هر صنف در عصر اقدس
بیشتر هر جنس هم میرسد آنقدر کار منصب و رخود و عطای خلعت فاخره امتیاز می یابد حکم شد که

دیوان اعلی امتحان جوهر کرده خدمت لایق تجویز نماید سعید خان بهادر و کفایت خان همه حسن توفیق
خدیو قدردان ده هزار روپیه بتقصیر و اصلحا وغیرها تقسیم نمود رقعه ۳ فرزند عالیجاه روزی
بهار امل دیوان سرکار برادر نامهربان فردی از نظر اعلی حضرت گذرانید که ده لک روپیه بابت طلب
تفاوت ایام ما بین این سرکار والا بابت تنخواه آن سامان شود آنحضرت فرد حواله سعد الله خان فرمودند
که از روی سررشته دفتر دیوانی تحقیق نموده بعرض رسانند خان مذکور فی الفور التماس نمود که این
زرها از خزانه تنخواه نمیشود و تا فی الحال مطالبه تصرف حساب نقدی محسوب میگردد و دارا شکوه
بعد برخاست دربار با دیوان اعلی کلمات تند گفت چون از روی فرد مسئله مشرف غسلخانه بمسامع
علیا رسیده بود حقیقت شفقه برادر نامهربان نوشتند و این فرد هم بقلم آوردند رقعه ۴ فرزند ناصاف دل
مجادله با خویش دشمنی ست و هر کس کند بر آینه خنجر بخود کشد و دریافت صدق و بطلان خاصه
ابنای ملوک است بهار امل کفایت خانه شما و سعد الله خان صیانت مال پادشاه هرگاه این فرد
از دفتر شما درست شده بود بایستی تحقیق نمود که تنخواه آن از سعد الله خان ممکن الحصول است یا نه لول
بنده های پادشاهی خصوص سعد الله خان بسیار بدست و بدست آوردن دل این مردم خوب مصالح کار آن
صاحب شود واسطه افزایش مال خویش نامی صاحب معامله اند آخر روز چند بتان محمودی نزد رود
یکرنگی سه هزار دینار نقد بسعد الله خان انعام فرمودند رقعه ۵ فرزند عالیجاه این نقل که با
شخصی معتبر بگوش رسیده بود در رشته تحریر کشیده شد که بگوش آن فرزند هم برسد روزی اعلی حضرت علامی
و سعد الله خان را در خلوت خاص عز اختصاص بخشیده از زبان گوهرفشان فرمودند که رتق و فتق
ملک و مال منحصر در فهم و انصاف ست نعوذ بالله اگر پادشاهی بی جوهر برتبه خلافت فائز آید و
وزرا و امرای بی حسن تدبیر را بروی کار آورد اختلال کلی در نظم و نسق بلاد رو دهد پریشانی رعایا
و بی سامانی برایا و ثیقه ملک حاصلی و ویرانی شود و شما استغفر الله با فقرا و صلحا صحبت داشته

بابانی شرف نخواهد یافت بحکام غلات را بغرض شوم طبعی گران نخواهند فروشانید تملکات از
تظلم ستم فریادیان فریزان خواهد گردید و خورش و مساکن خوانین و خواتین علانیه ساکن نخواهند بود و مردان
بپوشیدن لباس زنان غیرت نخواهند نمود رقعه ۵۶ فرزند عالیجاه. فاضل خان میر سامانی شما
در گذشت ولی بدر رفت پیر رازدار سر براه کار خوش اعمال بود عمله تحاویل را سر حساب میداشت و
خانه این پیر سامان از بی سامانی خود روشن میساخت ز خوش سیرتی وزیر خان حاجی محمد هم شبهه
نباید کرد سید محمد خان میر سامان هم اگرچه بینا نیست اما متصدی سخت گیر چون متوسلان شما
اکثر ملازم میشوند حالا اقبال خان این خواهیم از شما بگیریم شما برای این کار محمد محسن را نگاه دارید اینجا
قحط الرجال است تا آمدن عنایت الله خان سرانجام خواهد داد لوشتیل بسیار دارد حق حافظ
هر یکم بیشتر است پسرش هم از حیثیت بیگانه نیست اما طرف خویشاوندان سخت میگیرد مکرر بر سبیل
بتصریح نصایح میکنیم که برگماشته سعد الله خانی خدمات مالی برادران خود نمیدادند و میگفت که خانه برانداز
متصدیان همین بلا اند خدای تعالی رفیق بود را هدایت کند یا گردن بشکند رقعه ۵۷ فرزند عالیجاه
اینه ذات المقدس پسندید المقصد پیر خوشگوار آید نعمت و دولت پسر جوان زیاده باد ع هر چه پیر دوست
پیر دوست نیکو ست رقعه ۵۸ فرزند عالیجاه جان پدر در حال زندگانی پدر صوبه گجرات مثل بنگاله و دکن
و کابل نیست که بنا بر بعد مسافت سرحد مملکت تجویز ناظمان خواه مخواه منظور شود بر دیر ... تعجیل
نمایند تا آن وقت که آن هم قریب است بوعده و وعید کار مشی باید کرد و فوجدار پرگنه دوحد که پسر عم هست
بنا بر عوارض ملازمت نکرده بحال باشد بطور او واگذارند رقعه ۵۹ فرزند عالیجاه فقیری
حدیثی نوشته آورد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مهتر جبرئیل علیه السلام پرسیدند که کدام عمل بهتر
اعمال است گفت خدمت ملوک که نفع و سرور باهل حاجت رساند من میخواهم که در خدمت ملوک باشم قضا
حاجت مسلمانان نکرده باشم فرمودیم که نقصان نیست رقعه ۶۰ فرزند عالیجاه. پایگاه امرای عالی از

از همه باشند **رقعه ۱۸** فرزند عالیجاه ما چرا بی ادبی و بی اعتدالیها می نماید کیش پنجابی که
بر مزار فایض الانوار شاه بنده نواز گیسو دراز خم خورده رفت و حوصله خود را عرض داده مفصل از فرد
سوانح نگار معروض بارگاه والا گشت آن عالیجاه را بایستی که هرگاه آنها بکار بای جوال منکر در آن مقام
رفته بود کسان خود را تعیین نموده میفرمودند که قشقال کرده بیارند و جولان کرده همراه گرزبردار بحضور
میفرستادند لیکن بپاس رعایت اقتضا نگاری بر بنیاد بی ادبی از بیجا گرزبردار شد تعیین کرده که آن بعضی بسته
بیارند تا کسان که بروی کار آیند چنین کنند ما را در چنین مقدمات سر و دار نیست هیچ یکی از فرزندان نیست
تا بعنایت الله تعالی دیگران چه رسد **فرمان ۲۷** بخط انور در حالت نزع صادر شد السلام علیکم
و علی من لدیکم پیری رسید و ضعف قوی شد قوت از اعضا رفت تنها آمدم و بیگانه میروم خبر از
خود ندارم که کیستم و چه کاره ام نفسی که بی ریاضت رفت افسوس آن باقی ماند ملکداری و رعیت پروری
هیچ نشد عمر عزیز مفت رفت خداوند در خانه دارم و روشنائی آن در چشم تاریک خود نمی بینم
حیات پایدار نیست و از نفس رفته نشانی پدیدار نی و از استقبال توقع مفقود تب مفارقت کرد
جز پوست تنها گذاشت فرزند کام بخش اگرچه به بیجاپور رفت اما نزدیک است و آن عالیجاه
از آن هم نزدیک تر عزیز القدر شاه عالم از همه دورتر فرزندزاده محمد عظیم بحکم الله العظیم نزدیک هندوستان
رسیده لشکریان همه بیدست و پا و سر آسیمه همچو من مضطرب که از خداوند خود تنهائی گزیده در حالت اضطرار
است چون سیماب بیقراری فهمند که صاحب نعمتی داریم هیچ با خود نیاوردم و ثمره گناهان
همراهی برم نمیدانم که در چه عقوبت گرفتار خواهم شد هرچند بنظر الطاف و رحمت امید قویست
اما نظر به اعمال و افعال تفکر نمیگذارد چون از خود گذشتم دیگری کجا ماند ع هرچه بادا باد کشتی
در آب انداختیم سپاه و بندگان اگرچه پروردگار خواهد کرد لیکن بنظر عالم ظاهر بر فرزندان هم ضرور است
که خلق الله و مسلمین ناحق کشته نشوند فرزندزاده بهادر را دعای آخرین بگویند وقت رخصت ندیدم

اشتیاق باقی ماند حکم بظاهر اگرچه بجاست لیکن بالکل خطا است کوته اندیشی هوسنات جز ناکامی ثمره
ندارد والوداع الوداع الوداع فرمان ۳۲ بنام بادشاهزاده سوم سلطان محمد کام بخش که در
وقت آخرین صادر فرموده‌اند فرزند جگر بند من در عالم اختیار هر چند رضای الهی نصیحت کردم و زیاده
از امکان و قضا یا نمودم چون خواست الهی بود بگوش رضا کسی نشنید حالا که از همه بیگانه میروم بر بیفنائی
شما ترحم دارم اما چه فائده عذاب و گناه هر چه کردم ثمره آن با خود میبرم عجب قدرتست که آمدم تنها
و میروم با این قافله تپ اگرچه از دوازده روز مرافقت داشت لیکن تاب نیاورده گذاشت هر جا
نظر میکنم جز خدا بنظر نمی آید اندیشه لشکریان و لشکر نظر بمآل آخرت موجب ملالت خاطر شد از
خود خبر نیست گناه بسیار کردم نمیدانم بچه عذاب گرفتار خواهم شد هر چند هست بندگان اگر رب العالمین
خواهد کرد اما بر مسلمانان و فرزندان هم اهم است خطا احتیاط باید بحسب ظاهر فرزند عالیجاه هم نزدیک است
آنچه لازم بود در حق شما گفته ام او هم چنان ... داشته نشود و مسلمانان کشته نشوند و وبال گردن
این ناکاره بماند شما را و فرزندان شما را بخدا می‌سپارم و خود رخصت میخواهم حالت اضطرابست بهادر شاه
بجائیکه بود هست فرزند زاده عظیم الشان بصوبه بنگستان آباد و فرزند زاده بهادر در نواحی گجرات
حیات النسا چیزی از روزگار ندیده بلاست حال بیگم ... اوده پوری والده شما در بیماری با من
اراده رفاقت دارد خانه زادان و مردمان حضور هر چند ... کنند هم گامی فریفته نشود باید رفق و مدارا
و بی پروائی کار گرفت پا باندازه درازتر کشید والسلام رقعه ۱۷ بنام شاهزاده محمد معز الدین
بهادر پسر کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر فرزند زاده بهادر فتح ملک غازی شکست و موجب
مجرای نمایان و تحسین فراوان شد فوجداری لکهی جنگل و دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه بجلدوی حسن
خدمت اضافه مرحمت شد متعاقب فرمان با خلعت شمشیر و اسپ و فیل و جواهر خواهد رسید
باید که بیش از پیش بر ملک گیری قلع و قمع مفسدان آن صوبه از بیخ و بن که جوهر ابنای سلطنت است

توجه بر گمارند و منتظر حکم در تنبیه سرکشان و متوقع اضافه مثل نوکران نشوند که اکثر از شما جهت و
ماخوذ آفتاب لب بام رقعه ۷۵ فرزندزاده بهادر فرزندان هر اجداد برای اضافه
محلداران و واقعه نگاران می‌نویسند آن فرزندزاده چرا تجویز بیجا مینمایند بلکه اگر دانند خدمت
واقعه نگاری بدیگری مقرر نمایند که حالا واقعه نگار و واقع نگار نمانده است چون غرض آید هنر
پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد رقعه ۷۶ بنام شاهزاده محمد بیدار بخت پسر کلان سلطان
محمد اعظم شاه بهادر فرزندزاده بهادر من از خارج بعرض رسید که هنگام بودن آنفرزندزاده در
فتحپور خیره سران بموضع دوهره که جهت مضاف باغ جهان آرا بیگم تعلق دارد تاختند و بیگم درین باب
بآن بیداربخت نوشته ایشان معذرت نامه بخدمت بیگم نوشتند معهذا چرا آنجناب بانگاشتند و سوال و
جوابی که میان هم واقع شد بچه معنی مخفی داشتند رقعه ۷۷ فرزندزاده بهادر چون شما نثار قلعه بیتی را همراه
که بیشتر گرفته اید گذرانیده اید این یک رسید از فرزند عالیجاه بنا بر اینکه در یساق ست گرفته شد
اما فرامشی از عالیجاه وجهی ندارد رقعه ۷۸ فرزندزاده بهادر برای دفع امراض ظاهری و دفع سحر
و دعای مستجاب مقرون بقبول بنمایند جمیع فضلا و علما متفق اللفظ اند که دم کردن سوره اخلاص و
سوره فاتحه بر آب و آشامیدن آن خیلی سریع الاثر است اگرچه وزن کردن تمام بدن خود با طلا و نقره و
مس و غلات و روغن و غیره اجناس معمول ولایت و اهل اسلام آنجا نیست اما چون فیض این عمل بجمعی کثیر
از محتاجان و مساکین میرسد اعلیحضرت هم در سالی دو مرتبه عنصر مبارک را وزن کرده همون ذات
اقدس بمستحقان خیرات میکردند اگر آن نور الابصار هم در سالی دو بار و در هر یک مرتبه هفت بار
باجناس جداگانه که در صدد توشه بدریافت عنصر خود را وزن کرده نثار میکرده باشند برای دفع بلیات
روحانی و جسمانی خوب مناسب است ضعف و فقر و عجز ما دانسته در دعا ما را هم و وا داشته باشند ان شاء الله تعالی
[illegible] فی الثانی رقعه ۷۹ فرزندزاده عزیز سودای غائبانه چیست منصب بادشاهی بدون

خدمت و معاف بودن فی سبیل الله روایات عالیات بخشیده شود فرزند عالیجاه هم این قسم تشکیک نکنند بخشنده بفرستند یا نوکر
خود کنند این منصب فیروز جنگ و نصرت جنگ است آن نور الابصار را به این کار چه کار رباعی در آن بقا
چو باد صحرا بگذشت تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد بر گردن او بماند و
بر ما بگذشت آینده چنین عمل نباید **رقعه ۸۰** فرزندزاده بهادر من در این ایام که قحط الرجال و النساء
کارها به استصواب قلب باید کرد و به گفت و شنید مردمان بد را زیاده بر این نمی‌توان نوشت که غیبت و
معصیت کشد مع دیوار گوش دارد فهمیده لب بجنبان **رقعه ۸۱** فرزندزاده بهادر من میان خانه عالم بعض
از اهل ظاهر و الباطن اند نصرت جنگ مخالف ست رای لیپ واسطه ساخته هر دو را موافق باید کرد و در تالیف
دل نصرت جنگ کوشیده و نیابت باوه دیوان خود مقرر نمایند و برای سپاه یانی فدا خان را فرستاده شد
رقعه ۸۲ فرزندزاده عزیز من از دین و دنیا مستفید و فیروزمند باشند قلعه تسخیر کنند و قول کنند را
از اشتباهی ضلالت پیوند گرفتند الحمد لله کارهای آن نور الابصار روز به روز بنظر و التحسین و آفرین بسیار است
و شمشیر خان تنها هم مدبر و ستی است کار خوب از آدم خوب می‌آید تر کنند را شمشیر گڈھ موسوم کرده ملکی را
گرفتن و دیگری را دعوی کردن تا چه حرص بیت المال عالمگیر نیست بیت کاسهٔ چشم حریصان پر نشد
تا صدف قانع نشد پر دُر نشد **رقعه ۸۳** فرزندزاده بهادر در جنگ‌جویی لشکریان خیبر و عظم فیروزیست
آن سعادت نهاد عالی نژاد برفق ارشاد و سر رشته جد و جهد اتمام و تمشیت این مهم مصروف دارند که
در قلمرو هندوستان این پایه چنان عطیهٔ کریمهٔ حضرت صاحبقران عرش آشیانست هر چه به یاد من تفصیلات
مفصل همال بیان ایجاد و ایزاد توان نمود شاهنامه نویسان خوش تحریر تفاصیل آن در
سلک ارقام خواهند کشید و بر صفحهٔ اوراق روزگار ابدالآباد یادگار خواهد ماند فرد اگر بسین همین
می روی قدم بردار که همچو رنگ حنا میروی بهار از دست **رقعه ۸۴** فرزندزاده بهادر
محله نمایان خود که فیروز جنگ نموده زیاده از ضابطه منصب و تنخواه امداد توپ و سر شکنه

وبان و رام جنگی و جزایر و گجنال و شترنال و گجنال و سواران با یراق و اسپان و فیلان با گجپتهای
براق و دیگر لوازم طمطراق آنقدر که باید بلکه نباید ملاحظه شد چنانچه اکثری ازان بسرکار والا دو
شاه مضاعف و سپاه چه از راه ضایع میکنید بی مصرف صرف مینمایید آنچه در کار بود و باشد
ضرورت و دیگر همه چو و بال نیست رقعه ۸۵ فرزند زاده بهادر عرضداشت بعینه از نظر گذشت
از دو حال خالی نیست مارا بمالوه و اکبرآباد باید رفت و شما در دکن باشید یا خلاف آن هر دو شق آنچه
صواب باشد بنگارند رقعه ۸۶ فرزند زاده بهادر آن نور الابصار در اکثر عرضداشت مینویسند که
باقبال ابد اتصال این بقیه نهاد دشوار است تا بدیشه رسد همگی بیامن افضال بیهمال ایزد متعال
نوشته باشند که خلق الانسان ضعیفا واقع شد بیت از خداوان خلاف دشمن و دوست ٭ که دل
هر دو در تصرف اوست رقعه ۸۷ بنام محمد عظیم الدین پسر محمد معظم شاه عالم بهادر فرزند زاده حافظ
قرآن عظیم [illegible] بعضی کارهای ملکی [illegible] شوق دیدن آن نور چشم از حد بیش باید که بنظر کارپایان
سرکار والا شوق باکرده تحمیر و صدور فرمان مرشد قلیخان را به نیابت در آنجا گذاشته خود با فیلخانه و
خزانه پادشاهی روانه حضور شود بل اگر پیش از رسیدن فرمان کوچ کند اقرب باطاعت است
رقعه ۸۸ فرزند زاده عظیم هیچوقت غافل از خدای کریم ظلم بر خلق که ودیعت خالق ست خوب نیست
خاصه ابنای ملوک را ارتکاب آن نباید بمسائل حقیه الموت حق والبعث حق والصراط
حق والجزاء حق بالسر والخفی همواره منظور نظر باید داشت هر ساعت خود را از قضا باید مرد
تا نزد شان [illegible] انتظار نصیر و نگهای منفیات از صرصر آه مظلومان نزنید [illegible] خلاص از
کجا [illegible] شما درونه پدر شما بهتر آنست که باغ زین سودا بپردازید یا خود شما را بهتر از دیگران
[illegible] خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم رقعه ۸۹ فرزند زاده عظیم القدر
الشان که در باب تنخواه پرگنه [illegible] بجاگیر شاه عالیجاه معروض داشته اند معلوم نشد که این قسم

مشو دادومن آئینده آید احتمال معنی دیگر هم است ۱۲

خیرخواهی از چه رو به خاطر گذشته اگر شاه عالی جاه بخاطر مطلب از فرزند زاده کرده اند مضایقه ندارد والا از سر چنین خیالهای خام در گذرند که از اخلاص و دوستی نمی افزاید بلکه شوکت پندار و غرور را شاید

رقعه ۹۰ فرزند زادهٔ عظیم اگرچه اعدای تا این مجال سری بلند نکرده اند و نمی ارزند لیکن معنی این مجال مفهوم نمی شود که کدام صفتی بصفت خود فهمیده اید تقسیم صلاح اندیشان خان زمان را اندازه دشمن جانی و مالی و بدخواه حالی و مآلی دانند و شکر نعمت حق سبحانه تعالی بجا آرند که به صوبه زرخیز و ریز و همه چیز ارزان و فراوان عطا کرده عزت پدری را سرمایهٔ دولت دنیوی و اخروی شمارند

رقعه ۹۱ بنام امیر الامرا شایسته خان صوبه دار اکبرآباد یار وفادار خجسته اطوار با در حفظ ایزد متعال بوده مشتاق باشند در روز تحریر که شنبه بستم ربیع الاول حال است شجاع به هزیمت روزی بالشکر ظفر اثر که در کار نصرت نصاب این نیازمند ترین حضرت عزاسمه بود مقابله نموده سزای کردار ناهنجار در کنار تمام ادبار خویش دیده بیت

از دست و زبان که بر آید ٭ کز عهدهٔ شکرش بدر آید

تفصیل این فتح بزرگ بعد ازین نوشته خواهد شد جسونت سنگه نامرد پیش از جنگ در شب که نزد ما آمده منزل کرده بود گریخته بطرف اکبرآباد رفت ظاهرا بوطن خود برود خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین باید که آن عضد الخلافت بمجرد اطلاع بر مضمون این منشور والا لوازم سرور و شادمانی بتقدیم رسانیده باد ای شکر منعم حقیقی قیام نماید و بضبط آن صوبه متعلقه او قرار واقعی پردازند بالفعل فرزند بجان پیوند محمد سلطان بهادر را بتعاقب آن ناحق شناس تعین فرموده ایم و عنقریب باکبرآباد می آئیم

رقعه ۹۲ بنام عمدة الملک مدار المهام اسد خان حسب العرض آن فدوی خدمت بخشیگری دوم بصدر الدین خان صفوی مقرر شد حالا او را طلبید و برین عطیه آگهی بخشید و تا آمدن او آن مزاجدان از بین فیصله هم خبر باید گرفت که محرران شوم طبیعی مجال تلبیس نیابند و اهل مطلب نیز از انسداد کار تصدیع نکشند رباعی

هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد ٭ آئینهٔ خویش را جلا خواهد داد

هر خار که

شکسته بود نقش نگین ۞ بشنو که همین کاسهٔ صندل خواهد داد ۞ آن فدوی بجا قبهای بهادر خواهد رسید
که سود اگر ایشان غیر استغاثه ننمایند و ضرر صحیح است الظلم ظلمات یوم القیامة از دنیه و منظور نداشت
دنیا در موت که قریب تر از شهرگ است چراغ ذات استار سخط الهی و غضب بادشاهی ترسید آنها را رضامند
کنند بیت حلم حق با تو مواساها کند ۞ چونکه از حد بگذرد رسوا کند ۞ در خانهٔ خود دیوان کرده می شنید
ع چند گوئی خانه وین خان من ۞ آن فدوی از نصرت جنگ پرسید بطلب که نگین مهر با و حرمت
میشود لیکن تمام خطاب و نمی کند اگر بگوید نصرت جنگ فقط کنده و منقر کرده عنایت کنیم فردانی که
بر نگین سلیمان چه نقش بود ۞ خطی بر زر نوشته که این نیز بگذرد ۞ فقیر بکیا امر روح الله خان آورده
بود دیدم بطور اخلاف نه بشیوهٔ اسلاف چنین کس پند میان عبد اللطیف قدس سره الشریف بیاد آید
که روزی باین عاصی فرمودند شما فقرا را سنیده باشید گفتیم ما دنیاداران غرق عصیان اگر بحفظه هم ببینید
فقرای صاحب کمال مشغول بحق نشویم حال ما چه باشد و بکجا رسد گفتند نهی برای نسبت که در زمان
حال بر روش بزرگان ماضی نمانده اند چون ایشان را ببینید بد باطن تر شوید و این خوب نیست نعوذ بالله
منه آن فدوی بآن عزیز بگوید که حکم شده است استغفار لوجه الله تعالی العظیم و ابتغاء لا لرضیه
الکریم هر جا باشد اختیار دارد بعد ازین ما را و خود را از ملاقات نیازارد وظیفه انچه مقرر شده
خواهد رسید **رقعه ۹۳** آن فدوی معلوم نماید این عاصی که استعفای این کار کرده بود از
مطالعهٔ روایات بحکم حاکم شرع استغفار نموده چون با خود خوب سنجید حیله سازی کارپرداز نفس
اماره بود و الا آرزو را کسی نمیتواند بند کرد و فرد نفس اژدرهاست این کی مرده ست از غم بی آلتی
افسرده است ۞ الحمد لله که از دو واز مکر او رضی نیستیم سیما نقصان راضی بدان نفس ست آن فدوی
با اخلاص از فقرای کرامت اختصاص دعای خیریت و عافیت و رهائی از بند نفس بکنانا خود هم
سید صالح و کریم النفس است اگر بخضوع قلب بکند گنجایش دارد اللهم احینی مسکینا و امتنی

مسکینانیم احشرنا فی زمرة المساکین آمین آمین آمین رقعه ۹۴ حسب الالتماس آن فدوی که
عتیق الله خان بحال شده بر دو شرط بسیاست اول آنکه مهر پرگنه یک سال زیاده کند دوم آنکه بر احدی
ظلم نشود و دهی ویران نگردد سوم حدود فوجداری خود چنان از قطاع الطریق خالی و از امن پر
سازد که مسافرین و متردین و تاجر و بیوپاری بلا وسواس آمد و رفت کنند اگر این مراتب قبول کند و بعمل
آوردنی باشد سند بدهد والا لا خلیفه ثانی امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در خلافت خود هر امیر ناحیه
میکردند عهدنامه چند چیز از و میگرفتند یکی آنکه حاجت در نگاه ندارد تا مردم بی تکلف احتیاج خود با او
رفع توانند نمود دوم آنکه اوقات خود مصروف کار خدا و خلق خدا دارد سوم آنکه مرکوب خفیا نکند چهارم چیزی
برای خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد و کسب کرده از وجه حلال قوت خود نماید احیاناً اگر بنا بر
کسی یا عارضه نتواند بقوت مومنان از یکدرهم تا سه درهم بگیرد زیاده ازین جائز ندارد پنجم همت
مصروف بعدل دارد و در فیصل قضایا رعایت قبیله داری و آشنائی منظور نکند و دیگر هم شروط بسیار
در کتب سیر و تواریخ مرقوم است ما که پیرو ایشانیم باید که بقدر طاقت خود بکوشیم اللهم اهدنا الصراط
المستقیم والسلام علی اهل التکریم رقعه ۹۵ آن فدوی نعم خان وکیل شاه عالم را که دیوانی سرکار
الیشان نیز یافته امروز برای خصوصیت بیارد تا از داعیه بصواب اکبر بتر که با میلداد ولایتی عزل
بیاباً و در سیرت ترسیب … شده باشد … قضیه … میکشند مورد آیه
نقلهم زرفت از ولم قول آن کاسه گر که میگفت با کاسه چینی … که سنگ سپهر قضا شد پشکند
بیشتر یا مراثه تدبیرش غیر از یک پسر خود را گذاشتن در کابل با فوج بزرگ و محمد معزالدین بهادر را
داشتن در ملتان با سامان سترگ تا انفصال مقدمه یعنی رفتن این فانی و راضی بودن بصلح و
تقسیم مملکت بطریق قضایا … شود که بسیار نامداران صاحب داعیه که بافزونی ناپرستی …
… گذاشته و عمر … بسر برده جان سپرده اند یکی از آنجا دارا شکوه بود دیگر …

اعلیٰ حضرت می شنید چار روز بد بسیدید و حق بطرف او هم بود اما غرض آدمی را گذارد که در می چیند
باسایش برآرد اللهم اصلح امة محمد وارحم امة محمد صلی الله علیه وآله فی الاول وفی الآخر والسلام ۔ رقعہ ۹۶
فرد فرستادهٔ امجد خان متضمن بی اعتدالیهای نواسهای امیرالامرا پسر محمد مظفر بخش پیش آمده و
فرستاده شد محمد یار خان هیچ مپرس از خدا غافل حسب الحکم درباب قید نمودن مفسدان دارالخلافه و
آینده تغافل نکردن در چنین امور ضروری نمودی که فی الحقیقت نیست برنگار و فرمان هم سقیم
اگرچه در کار نیست فرد چشم داری عالمی بر نظر است ۔ دیگر چه معلم و کتابت باید ۔ از نوشتهٔ عزیز
ظاهر شد که محمد اعظم کسان خود را در شاهراه بطریق ڈاک چوکی نشانده چه معنی دارد با آنکه افراد
وقایع پیش او میرسد عجب که این مقدمه بعرض بازنرسانیده شاید که وقایع یار نداده باشد اگر
در کار هرسائی نیست چرا در مقدمات پادشاهی که نمونهٔ معاملات درگاه الهیست می آید باو نمیرسید
که این بندهٔ خدا نگی را که در راه چیده است بردارد و الا برداشته خواهد شد استغفر الله ربی من کل ذنب واتوب
الیه بیت بس کنیم و زیرکان را این بس است ۔ بانگ دو کردیم اگر در ده کس است ۔ به انگشتری نگین
زبرد کنده قلیچ خان علیحده نشسته شده است اکنون چنین بخاطر میرسد که خطاب او چینی
قلیچ خان است برادرش جواهر خانه بگوید که مهرکن طلبیده تا هم خطاب او کنده بخان بکور رساند
رقعه ۹۷ خطی که روح الله خان با آن عرضی فرستاده بود باطلاع ما رسید و مطالعه درآمد اما مورث
تشفی نشد نقشه بطبق نوشتهٔ خود نفرستد و استدعای بحالی کمی عبدالله خان کرده بی آنکه
کاری از و بظهور آید پذیرائی چه حساب دارد لیکن چون خان مذکور بر سر کار است عرض او
مقبول شد ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب حالا از و کار دست بسته بگیرد تا این عنایت
گران نکند و کاریکه برای راو دلیپ درخواست کرده اگر پیش از رسیدن او این قلعچه را
مسگرفت در جلدوی آن چنین عنایت جا داشت حالانکه خود رسیده دلیپ را چه رو ماند

نگرمند طلا و بنا بفضل بعض شهرت ۹۸ امیر خان مبلغ سالی الی هند بیه فرستاده چنانکه اکثر جوهر با خلاف بیع
بر آید بنویسید که نزد و ما رسان میداشته باشد اگرچه بکار نیست فرد حرص قانع نیست بیدل ورنه اسباب
معاش شاه نچه ما در بکار داریم اکثری در کار نیست رقعه ۹۹ آنفدوی اعزا ما آنکه امیر خان در گذشت اگرچه
ما را هم باید گذشت ع تا نفس باقیست از زندگی نتوان نیست آنفدوی بدیوان دار السلطنت لاهور که
بلد او ست بنویسید که اموال آن بی فرزند مجرد که تمام کنه نقیر و قطمیر و دوامی و درمی بلکه یکاهی فرو گذاشت نشود
ضبط نماید و از خارج نیز بتقیید هر چه تمامتر خبر گرفته و از تبعه و لحقه باید و هم استفسار کرده هر چه باید در قید
خود آورد که این حق عباد است چه شخصی را که خلیفه وقت بصلاح یا فساد رعایا افزون از حد شرع ناحق
مومنین پامال کرده باشد و در ایام حیات او برای پاس خاطر این معصیت بر خود گرفته بودیم اکنون چرا
باز بگیریم بیت گفتگو بسیار شد خاکش شدیم مسئله بسیار گفتیم و قدم زدیم رقعه ۱۰۰ محمد خان را
صدی اضافه مرحمت شده آنفدوی بخشی الملک حکم رساند که در دیوان تسلیمات بکناند و مخلص خان
در باب اعانت دیوان بناظم خواهد نوشت و مکرم خان را هر چه کردنی است خواهد کرد رقعه ۱۰۱ شیخ میر
بپسر محمد امین خان دادیم بصاحب جمع جواهر خانه حکم رساند که دو سه تا تقیمت مناسب آخر روز بنظر بگذراند
اگرچه ضابطه نیست که هیچ شخصی کم از چار هزاری منصب کم داشته باشد عنایت شود اما چون طفل است
برای خوشی چنین عطا مضایقه ندارد اعلی حضرت هم بپسر صادق خان بخشی بخشیده بودند وقتی که
بسن تمیز رسیده بزرگ شده استن آن نهی نمودند رقعه ۱۰۲ فدوی درگاه حسین علیخان با فرزند زاده
معز الدین بهادر بر سر بهمزدگی نمود و بی اجازت برخاسته آمد چنانچه شاهزاده گله او نوشته کمی منصب
باید کرد و جاگیر ضبط نمود تا دیگران عبرت شود بیت کند تحمل بسیار مرد بیقید دکمان
چو تن بکشیدن ده کیا ده شود اعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا رقعه ۱۰۳
نشان فی که فرزند ارجمند بآنفدوی اخلاص پیوند نوشته بودند بمطالعه در آمد بلی تتمه جاگیر

بدست باشند رقعه ۱۱ فدوی درگاه فردا ملازمت بادشاهزاده شاه عالم بهادر بمقرر است
بخشی الملک و مردم دیگر را با فوج خود برای استقبال باید رفت و بآئین گزین بیاورده چشم بار روشن ساخت
بیت خوشا وقتی و خرم روزگاری ٭ که یاری برخورد از وصل یاری رقعه ۱۱۶ فدوی اخلاص و تسخط
دیوان بر عزلی که عین باشد درکار است این عین محالت را از میان باید برداشت میر مستوفی
عنایت الله خان کفایت میکند باعتقاد ما حسب المسطور هم بر پروانه زاید است فرد مشهور که اول
بنیاد ظلم در جهان اندک بود هر که آمد بران مزید کرد تا باین غایت رسید ابراهیم خان بیا ما که انفصال
قضیهٔ قاضی و دیگر مردم کشته میشود و نجابی کمی معلوم شد کج انداز را پاداش سنگست ٭ الحمد لله چنجی
فتح شد و رام ناتهی هردو گریخت گرفتنش هم چندان کار نبود اما باغماض گذشت علاوه از دست رفت
و چند می بگوید کان سر دشمنان گرم باند تا با باید گفت که بخورید چیار ابیش ازانکه شما را بخورد
رقعه ۱۱۷ فدوی بارگاه نهیت تنگ گرفتن یار علی بیگ خود را از چه راه است بنیمی این امر
در شرع نیامده و هر شته ولایت خود دارد چرا بر گلو افشره تا اجل می کنید و بار او خود از زبان خود
مردم میسازد آدمی باید که مقبول هر قوم باشد اما او هم چنین کند که ایشان باختیار خود است شعر بخت و
دولت بزور بازو نیست ٭ تا نبخشد خدای بخشنده ٭ اعلی حضرت در ظاهر اوست باغ حیات بخش و دیگر
اماکن و مواقع دولتخانهٔ دارالخلافه از آراستگی اشجار و پیرایش اثمار و صفائی آبگینها و حیاض و
ترتیب نهالان و انهار توجه مفرط بود تا ایام اقامت دارالخلافه این فدوی نیز انتظام بسکر و اگر محمد یار خان
همیشه خود رفته در زینت و شادابی آن مؤکد بوده است چه بهتر و الا حالا میباید هر روزه یکبار
خود رفته و کماینبغی مقید تعمیر و تصفیهٔ عمارات قلعه و ریاض بوده کیفیات جمیع باغات عمارات
قلعهٔ مبارک و صاحب آباد و اغر آباد و نور باری و سهرند باری که تعلق بهمشیرهٔ عزیز القدر دارد
و غیرها بقید اشجار و انهار از وقت بیرون آمدن این فدوی تا حال باتفاق متوطات معاینه شده بنگارد

بل نقشه بنظر رسید و کیفیت باغ انگوری و دیگر باغات پائین قلعه و باغ محسن خان که تعریفش بسیار
میکنند و نیز از ثقات مسموع نموده عرضداشت کنند که تا حقائق باحسن وجوه معلوم شود در زمانه صورت
شکست و ریخت برای مسیم واده آید افسوس که تمیز خرابی دل نکردیم و همچو اطفال عمر بلهو ولعب باختیم شعر
صرفت العمر فی لهو ولعب ؛ فآه ثم آه ثم آه ؛ رباعی افسوس که عمر رفت و هشیار نیست ؛ بود در
کاهید خویشتن بی ارزشی هست ؛ گفتم که چو بیدار شوم روز بود ؛ هیهات که روز رفت بیداری نیست ؛
قید معنی که خلاف شریعت است آنها را از دست این بابت و هوس بازی باید داد و بقاضی القضاة رجوع کرده
تا موافق شریعت غرا فیصل به حیف و میل کسی نشود الحمد لله که قاضی با شد این بیت صالح و متقی
چشم برای آن بیمار و در انفصال قضایا حق و حساب منظور میدارد رضوا الحکم القاضی شیخ خان
ناظم صوبه احمد آباد و باضافه هزاری و هزار سوار سرفراز شده باو باید نوشت فرد انیقدر را که
دیده چه زیست ؛ کار کلی هنوز در قدرست ؛ اگر در کار بادشاهی همین قسم فدویت و جانفشانی
و در تنبیه مفسدان و استمالت زمینداران همچنین سعی جانی بعنایات دیگر هم امتیاز خواهد یافت و بمرتبه
بلند تر ازین ترقی خواهد گشت نظم زد بان اینجهان با و بنی است ؛ عاقبت زین نردبان افتادنی است
هر که بالاتر رود ابله تر است ؛ استخوانش خرد تر خواهد شکست ؛ رقعه ۱۱۸ شجاعت خان درگذشت
انا لله وانا الیه راجعون آدم کاردان بود و در گجرات عمل درست داشت صوبه داری بجهت آن ملک
تجویز باید کرد و کسی بجای خود سنجیده عرض نمود عالیجاه هم غیبت دارند اگر بادشاهزادگی را کار
نفرمایند بهتر از دیگران سرانجام توانند کرد بتوان داد والله التوفیق الیه الارشاد و در مقدمه بهتر از
خیر اندیش خان دیگر کسی نیست اما میگویند که چشمانش از کار رفته بارهی او را یا دیگری را مقرر نمایند و
عتیق الله خان هم بد نیست مقدمه ابراهیم خان کشمیری حفظ الله خان خوب نشسته و مآل اندیشی و خلل
نداده بعیث حیف و میل اشتر آمین او ؛ کور شده دیده حق بین او ؛ در باب بینائی تحقیق حق

این کار زبدست متعین باید کرد مراتب بعرض رسانید که اضافه داده شود و یک حکایت دیگر هم بخاطر
هست نسبت با بعض می آید رقعه ۱۲۹ این کار به یوسف خان مقرر شد محوزان مخلص هم خوب است
اما سپاهی است حقیقت عملداری معلوم نیست بر آن فدوی هر چه منکشف باشد عرض نماید برای
دیوانی برهانپور شخصی باید دار مطلوب است الاهم فالاهم رقعه ۱۳۰ مکرم خان در چه کار است با وجود
اشتیاق زیارت حرمین شریفین توقف از چه راه اولی تر ازین چیست بیت حج رب البیت میدانه
بود حج زیارت کردن خانه بود ٭ اللهم ارزقنا خیرا رقعه ۱۳۱ فرستاده فرزندزاده بهادر
باید گرفت ما بیشتر وکیل ایشان را گفت که بدون عرض نفرستاده باشند والسلام رقعه ۱۳۲ مرشد علیخان
ضابطه شناس و خالی از تدین هم نیست این کار اگر باو گفته شود شاید که بهتر از دیگران سرانجام نماید از طرف
خود بسید مقدمه که بر فضل علیخان گذشت آن قدیم الخدمت شنیده باشد فوجی برای تنبیه قزلباشان
اوباش تعین باید کرد خان بهادر حمید چه مطلوب است این عاصی میخواهد که مرتکب هیچ گناه و معصیتی خاصه
ظلمی نشود اما از انجا که ملک بی سیاست نماند و ریاست بی سیاست راست نیاید بعضی جاها احکام موقوف الا
بتعلقه نفس بی اختیار صادر میشود از علما مسئله پرسیدند الحمد لله که نیت خود بخیر است شاید که گیرد انما
الاعمال بالنیات حدیث صحیح بسر حد تواتر رسیده رقعه ۱۳۳ خواجه عبدالرحیم رحلت کرد و بندهٔ
متقی بود از جگرداری بهره تمام داشت روزی در حضور ایستاده بود خنجر ولایتی در کمر داشت خوشم
آمد گفتیم خیلی خوش طرح است در جواب عرض کرد که نام این به از طرح است پرسیدیم چیست گفت
رفضی کش فرمودیم که در سرکار والاهم سه چهار بهمین طرح و نام طیار سازند از کمر برآورده
نذر کرد و عرض نمود که تا آنها طیار شوند این نیاز محقر در سرکار اشرف باشد و رفته آوران بجا آورد احوال
پسران او معروض دارد عنایت الله خان بگوید که او عرض نماید تا بقدر سر یک رعایت کرده شود
رقعه ۱۳۴ خانجهان بهادر درگذشت انا لله و انا الیه راجعون سبحان الله آدمی قطعه ز غفلت و نفس

تا کجا برد غالب ریگها یا صوبه داری کن منجویست بجنگ گاهی آرزو می آن میکرد آری کار نفس بد خو
از بیت نظم کشتن این کار عقل و هوش نیست ٭ شیر باطن سخره خرگوش نیست ٭ عالی القدر
کرد و درکشید ٭ معده اش نعره زنان هل من مزید ٭ دوزخست این نفس و دوزخ اژدهاست ٭
کو بدریاها نگردد کم و کاست ٭ هفت دریا را در آشامد هنوز ٭ کم نگردد سوزش آن خلق سوز ٭
سنگها و کافران سنگدل ٭ اندر آیند اندران خوار و خجل ٭ هم نگردد ساکن از چندین غذا ٭ تا ز حق آید
مر او را این ندا ٭ سیر گشتی سیر گوید نی هنوز ٭ اینت آتش اینت تابش اینت سوز ٭ حق قدم بر وی
نهد از لامکان ٭ آنگه او ساکن شود از کن فکان ٭ چونکه جزو دوزخست این نفس ما ٭ طبع کل دارد همیشه
جزوها ٭ این قدم حق را بود کو را کشد ٭ غیر حق خود کی کمان او را کشد ٭ قوتی خواهم ز حق دریا شکاف
تا بسوزن برکنم این کوه قاف ٭ او تعالی توفیقی کرامت کند و ازین تیره روزی ها بخشد
بحرمة محمد و آل محمد علیهم الصلوة والسلام رقعه ۱۳۵ مکتوبیکه نصرت جنگ بآن حضرت فرستاده
بود بمطالعه درآمد برای داود خان نوشته است و در اظهار جد مستگذاری خود نموده در جواب
چیزی باید نوشت فتح قلعه امیدوار داشت بعد از آن شاید که بعضی ازین ملتمسات قبول هم شود و سپاهیان
خود امکان ندارد و دیگر برای مصالح قلعه گیری به ترتیب توپخانه حکم سازد که هر چه ضروری باشد بقصد
بقلعه داران آنطرف نیز بنگارد که آلات توپخانه از جزایر و راهکلی و گوله و باروت بلشکر
خان نصرت جنگ سازد الحکم لله الواحد القهار بفضل الله تعالی رقعه ۱۳۶ از عرضه اسد خان
واضح شد که بی مهابت بنظر رسید الحمد لله علی ذلک هزاری ذات هزار سوار تا بینان اضافه
باید داد و خلعت و شمشیر و اسپ و فیل ارسال کرد و برای همراهیان هم اضافه تجویز نموده داد این
مژده مسرور ساخت و کسیل را هم اگر رعایت ضرور باشد باید کرد نعم المولی و نعم الوکیل رقعه ۱۳۷ از شیخ
زنجیر فیل بهای قندزاده بهادر بآورده ام و زنجیر از همیان حمیش کرده حواله کسیل ایشان نماید

در میان دادن منع کنند که دیگر چنین کرده باشد **رقعه ۱۴۳** امروز تربیت خان ابن وسه منگباشی کی در ین
یورش تردد کرده بودند عرض نمود که دو سه پیچ مرصع عنایت شود سبحان خان کوربا بگفت با آنکه عمری در
خانه زادی بسر برده و در حضور تربیت یافته اینقدر نفهمیدند که اینجا عرض نه نمیشنیدند که چنین عنایت
درباره ایشان بظهور رسد جیغه مرصع برای خاطر او دو لکهی کار بادشاهی حسب حکم جواهر خان بدو رسانید منه
الامداد والتایید اما آینده در حق منگباشیان چنین عرض نخواهد کرد و اگر از کسی کار بادشاهی سرانجام یافته
بظهور خواهد آمد خدمت بادشاهی بتقید تمام خواهد نمود با انعام خلعت و نقد و در صورت سقط شدن
اسپ بکار سرکار والا عوض اسپ سرفراز و محظوظ کرده خواهد شد **رقعه ۱۴۴** تربیت خان معمور
محتاج تربیت است زیرا که برای احتشام قلعجات گفته است از خارج بسمع رسید که از روی جهل بکسی
نداده سوانح نگار را بتکرار رنجیده بود و اخود برای همین مقرر نموده شد این جماعت با غراض نفسانی کارهای
عمده بادشاهی بهم میکنند و روی خود سیاه نموده در تحریر اخبار تجاهل مینمایند قلعچیان مستحکم ساختن مفسدان
بزرگ و نگاه داشتن عیسوی خان از چه راه است اگر از اول خبر شود هرگز تا باینجا نرسید بعد تنزل خان کبیر
این آورده برهان الدین خان که از بی جاگیری نا بخش ارزد باید داد ظاهر او لشکر است سبحان [illegible] الحکم
بتهدید باید نوشت که این صورت چرا باعث بوقوع آمد و نتیجه وبال کار در نظر نداشت طلب احتشام که تنخواه
رسید و غله در قلعجات نخواهد بود و دزدان بیان نامردان طلب خواهند آمد آنوقت شما کجا خواهند بود
قلعچیان اگر طلب گرفته سرگرم کار باشند غنیمت است و میدانیم که بی این خیال چه امکان دارد
جهت غرض خویش کارهای ولی نعمت که فی الحقیقة کار خداست برهم نمودن و زندگی و روزه
حق مردم سپاهی را پامال کردن که در ضمن آن تقویت کفار خسران مآل است آئین کدام مومن
نمک حلال است بهر حال قبض الوصول طلب از تمامی احشام گرفته بفرستد و در صورت خلاف
آن سزای خائنان و معاونان سپاهیان بر خود لازم داند که وان الله لا یهدی کید الخائنین

رقعه ۱۴۵ این دست بدستی مجوز عنایت الله خان که از حضور مقرر شده رفته بود چه کرده
ع هر چیز که در کان نمک رفت نمک شد قوت مقاومت هم نبود چه کنند ناچار است اما اگر چنین
چاره خواسته بیاید اگر نخواهند نشنیده آمدن خود دیده و ندیده باد و هم از طرف خود تاکیدی بنویسد رقعه ۱۴۶
مهابت خان حیدرآبادی ظاهرا در لاهور در گذشت غیر از نبیره که پیش حضور پدر علت کرده و دیگر
دیگر ندارد به دیوان بیوتات آنجا بنگارد که اموال او به هوشیاری و دیانت داری تمام ضبط نماید
که بیت المال حق عباد است خلیفه امین و نوکران نگاهبان شاهی خلیفه اند چه مستحقین و ضعفا و دیگر از دران
نصیبه چه حساب رقعه ۱۴۷ رحمت خان امروز لباس فاخره پوشیده بحضور آمده بود و دامن جامه
آنقدر دراز داشت که بنظر می آمد مجرم خانی مسوم که دو گز از دامن آن کوته عقل و رکشاد آنقدر وهمی
بگوید که دامن ستوریکه در حضور مقرر است همانقدر داشته باشد والا قدم در غسلخانه نگذارد مردرا باید که
بالباس ساده بکار داشته باشد زینت و تکلف خاصه زنانست و بهانهای بیهوده حرفهای تکیه هم مناسب
انتقام بطریق موعظت بگوش او باید خواند رقعه ۱۴۸ ما که بان تنخواه بهم این کارخانه هم تنگی دیگر
و آبدار خانه هم بابی تاب نیست هوشیاری و چیز دستی داروغها آن است که همه وقت همه جا کارخانجات
عهده خود بتوزک آراسته دارند تا وقت کار دهی آنها ظاهر شود و نفاست مزاج و پاکیزگی طبع آنها بر ما
هویدا گردد و همه مردم بیننده گان شان دولت خداداد ما معلوم کنند و رونق و شکوه او معاینه نموده ناتوان
بیان پست گردند هیهات هیهات دعوی فقر و اینهمه مباهات حقا بحساب ناصواب ب لارباب
عاقل خان جواب حسب الحکم که در باب بنا نمودن قلعه دار الخلافه بمهابت خان صادر شده
خوب نوشته نوکر هیچ باید الشکر لله والمنة رقعه ۱۴۹ فدوی درگاه وزارت خان عبدالرحمن
درگذشت برای دیوانی مالوه چند اسم نوشته بفرستد که خدمت کرده باشند رگهناته سعدالله
خانی در احیانیکه راتق مهمات دیوانی بود گفت کار سرکار دارالملکی باید فهمید که جوهر کاردانی

بعیت این مردانند اینها صوفی شدند بسته مانند و هر در شب شدند به جهلای عجیب لاجرم انجیل و اتقول
باطل را ندانیم کو دوا سلام بجا رقعه ۱۵۳ عالیجاه تتمه طلب که در سرکار والا طلبند التماس نخواهد
پرگنه لودهی کرده اند باید نوشت با کیل گفت که تتمه طلب ایشان اگر خواهد ما نه به مضایقه در حساب
مطالبه نقدی قیمت جواهر غیر آن محسوب خواهد شد سوای تنخواه اگر از نسبت اعلی حضرت زیاده
بر چهارم حصه از جاگیر پادشاهزادها و امرا موقوف میشدند در عصر ما همه ضابطها بی ضابطه شد بعضی
اوقات حضرت اعلی بجای خود میگفتند که ما بکار همه نجات گاهی مامور شده ایم اگر گاهی اتفاق خواهد افتاد
مرهم ترکیب خشت شده ما را خواهند دید بعضی بانی هر کار را با الفاظ بعرض والا رسیده بود درینولا که
از عرایض منهیان بوضوح شده که غنیم لئیم بر ذوالفقار خان هجوم آورده رسد نمیگذارد و عرصه بر خان
مذکور تنگ و تحکمت سلطنت حکم والا بنام عمدة الملک عز اصدار یافت که کمک بسر خود رسانید چون
در رسیدن او اهمال واقع شد شقه بخط انور صادر گشت که ایشان خود را عاشق پسر میگرفتند حالا که
بر وی عرصه تنگ است از رو دستاقیش تساهل چرا مدعی عشق نگیرد در دعوی صادق آمدن بگریست ع دیگر بجو
مناز که نسکی تمام شد رقعه ۱۵۴ فدوی قدیم الخدمت با آنکه عمری در حضور تربیت یافته و
خدمت کرده همگان ضابطه دانی و شرف انسانی در حق ایشان شهرت با وجود اینهمه التماس منصبداران
بادشاهی سوا امیدوارند و قول سعدی یاد می آرد بیت من تحسین و خواجه تا شاهیم نه بنده بارگاه
سلطانیم عجب عجب از معقولات سعدالله خان است که الف بصورت قلم و نون بشکل دوات دیوان
که بصفات ملکی آراسته باشد و تربیت قلم و دوات پیش نهاده یا حیوانی یا تصویری از نقش
عقل و هوش ساده بعد ازین احتیاط لازم دانند و باعتقاد خود تو کدر درگاه والا را بهیچ چشم خود شمارد
و امتیاز که میباید مراعات آن نا مرعی ندارند رقعه ۱۵۵ فرزند زاده محمد عظیم مرزا عرض کرده اند
که پرگنه لشکرپور در جاگیر شاه عالیجاه مرحمت شود و از ایشان باید پرسید که این خیرخواهی بچه امید در خاطر گذشته

بی اندیشهٔ فردا خوش است به هر حال از ارباب کار ذوی الاعتبار را در همه حال هراسان و ترسان باید بود

و به حفظ الحفیظ والامان باید گذشت رقعه ۱۶۵ بنام میرزا صدر الدین محمد خان صفوی بخشی دوم

میرزا بخشی اخلاص کیش بخطابی و منصب دو صدی پنجاهی سرفراز شده در دیوان التماسات یکتا باشد رقعه ۱۶۶ بنام

میرزا بخشی محمد ابراهیم نجابت‌ نشان بمنصب هزاری و دو صدی پانصد سوار و خطاب میرزا خانی

و عطای ده هزار روپیه بعرض [illegible] مرتبهٔ عز و افتخار اندوخته حسب الحکم مستعد [illegible] باید و نگارد

فمن نها و صلح فاجره علی الله رقعه ۱۶۷ بنام عاقل خان قلعه‌دار و صوبه‌دار دار الخلافه شاهجهان آباد

عرضداشت آن قدیم الخدمت از نظر گذشت اراده گوشه گرفتن و استعفا از منصب نوشته است هرگاه

گوشهٔ خاطر اقدس را که منظور نظر خاص حق و ملتفت است با دو سه پیر هم دیگر کرام گوشه بهتر ازین میخواهد در

صورت مبالغه البته منظور داشته التماس آن قدیم الخدمت درجه پذیرائی خواهد شد و یکهزار روپیه

که از ده هزار ساله مشیت و نقد مقرر بحال گشت رقعه ۱۶۸ بنام حمید الدین خان بهادر حمید

چه نوشته است که شاه عالیجاه عرض نموده‌اند که [illegible] من از حمید الدین خان و امیر خان و منعم خان

گله امیرخان نیکذات است با کسی دشمن نیست و خانه حمید هم شاید بیاید شد و احوال منعم خان بن طلعم

حب مجهول باری فکر خود کرده باید از حال [illegible] خود بهاست که الموت

قدح من شر الکل الفعل و اقرب [illegible] الورید یا یا ی ای افسوس افسوس بیت گلی ز دست

گلی ز دل و گاهی بیابانم * نیست غیری ای حرمت بجمیع کرده‌ام * اگر مناسب دانند بعالیجاه بسپارید

و اگر درستی باشد صفا و همین بادرا امانت ادای حق خیانت نکنند هر چه بخاطر رسد بنگارد یا عرض نماید

رقعه ۱۶۹ بنام عنایت الله خان دیروز ابوالوفا حاضر بود که درویشی ساده دل آمده چیزی

برای سوال خواست گفتیم فقیر را بجا چه کار فقیر دل بسیط و گریبان [illegible] پیدا باید و هم فقیر فقیر میگوید

نمیدانند که فقیر چیست چه معنی دارد فرو جان آیینه و هم است این صورت پرستان نفس